

«جوان» گفت‌وگوی «جوان» بارضا کریمی، از رزمندگان پیشکسوت پدافند هوایی

کبرای امریکایی را باموشک‌انداز ساخت خودشان منهدم کردم

■ **علیرضا محمدی**

رضاکریمی از بازماندگان اولین رویارویی نظامی ایران و آمریکا در خلیج فارس است. ۱۶ مهرماه ۱۳۶۶ تقابل نابرابری بین سه قایق ایرانی و شش بالگرد پیشرفته امریکایی صورت پذیرفته بود که منجر به شهادت نادر مهدوی و شش نفر از نیروها یش شد. آن روز پنج ایرانی در محل واقعه شهید شدند و دو نفر دیگر (نادر مهدوی و بیژن گرد) نیز بعد از اسارت توسط امریکایی‌ها به شهادت رسیدند، اما یک بالگرد کبرا یا سه خدمه‌اش به قعر آب‌های خلیج فارس سقوط کرد تا ابهت یانکی‌ها همراه بالگردشان فرو بریزد. ساقط‌کننده این بالگرد، همان کسی است که عصر یک روز «جوان» یا و هم‌کلام شدیم؛ جانباژ رضا کریمی رزمنده پیشکسوت پدافند هوایی سیاه است که در پرونده خدمت‌اش، ساقط کردن دو بالگرد و یک میگ ۱۲ا نش بیعت رزمنده دوران دفاع مقدس را پیش رو دارد.

از چه سالی به جبهه رفتید و جطور سر و کارتان به دریا و جنگ در خلیج فارس کشید؟

من از سال ۶۱ به عنوان یک بسیجی به جبهه رفتم. قبلش هم در کمیته منطقه ۱۳ نازی‌آباد تهران خدمت می‌کردم. از همان زمان در جبهه بودم تا اینکه سال ۶۵ با شدت گرفتن بمباران هوایی دشمن که به جنگ شهرها موسوم بود، در واحد پدافند هوایی نیروی هوایی سیاه مشغول شدم. وظیفه ما حراست از آسمان کشور در مقابل حملات هوایی بعثی‌ها بود. کمی بعد که حضور امریکایی‌ها در خلیج فارس و دریای عمان جدی شد، از نیروی هوایی به نیروی دریایی سپاه مأمور شدیم تا به کمک چپه‌های نیروی دریایی برویم.

همان جا با شهید مهدوی آشنا شدید؟

بله، من به منطقه دوم دریایی پوشهر مأمور شده بودم و نادر مهدوی هم آنجا فرمانده ناو گروه شناوری بود. همان تیرماه که به جنوب رفتم، شهید مهدوی و تیمش عملیات موفق مین‌ریزی مقابل نفتکش بریشتون را انجام دادند. این نفتکش با نام الرخا متعلق به کویت بود اما چون این کشور توانایی دفاع از آن برابر نیروهای ما را نداشت، امریکا پرچمش را روی آن نصب کرد و با نام بریشتون با اسکورت ناوچه‌های امریکایی، از دریای عمان و سپس خلیج فارس به مقصد منطقه الاحمدیه و نهایتاً کویت حرکت کرد. امریکایی‌ها تبلیغات عجیبی برای اسکورت این کشتی راه انداخته بودند. طوری که ۷۰ خبرنگار در بریشتون مستقر شده و لحظه به لحظه حرکتش را مخابره می‌کردند. وقتی نادر مهدوی و نیروهایش مین‌ها را در مسیر کاروان امریکایی‌ها قرار دادند، به خواست خدا یک مین با بریشتون برخورد کرد و حفره بزرگی روی بدنه آن ایجاد شد. این عملیات سیلی بزرگی به صورت امریکایی‌ها بود. اما کمی بعد در مرداد ۱۳۶۶ قضیه کشتار ججاج ایرانی در مکه پیش آمد. این بار تصمیم گرفته شد یک عملیات به منظور گوشمالی دادن به سعودی‌ها انجام شود. برای طرح‌ریزی و انجام این عملیات جلسات متعددی برگزار شد که در طی آن جلسات با شهید مهدوی بیشتر آشنا شدم.

قرار بود در این عملیات پیش رو، سعودی‌ها را هدف قرار بدهید؟

سعودی‌ها یکسری تأسیسات نفتی در منطقه خفجی در خلیج فارس داشتند. در عملیاتی که به نام همین منطقه، «خفجی» موسوم شد، قرار بود حدود ۴۰۰ قایق تندروی سیاه‌ضرب‌های به تأسیسات نفی سعودی‌ها وارد کنند. برخلاف اقدام علیه بریشتون، عملیات خفجی به حضور نیروهای پدافند هوایی نیاز داشت. بنابراین ما هم همراه رزمندگان شرکت‌کننده رفتم. وقتی به نقطه‌هایی رسیدیم، گفتند عملیات لو رفته و آب‌های آزاد برویم و با هر شناور یا شستی به دشمن نشان می‌دادیم، بلافاصله عملیات محدودی طرح‌ریزی شد. قرار بود در این عملیات با سه قایق به فرماندهی شهید مهدوی به آب‌های آزاد برویم و با هر شناور یا پرنده فرمانطقه‌ای که روبه‌رو شدیم، برخورد کنیم. این عملیات که بعدها به اولین رویارویی نظامی ایران و آمریکا در خلیج فارس معروف شد، شامگاه ۱۶ مهرماه ۱۳۶۶ انجام گرفت.

یعنی همان روزی که مهدوی به شهادت رسید؟

البته ایشان آن روز مجروح شد و به اسارت امریکایی‌ها درآمد. مهدوی و بیژن گرد هنگام اسارت توسط امریکایی‌ها به شهادت رسیدند. **قبل از اینکه به عملیات بپردازیم، نادر مهدوی را جطور آدمی دیدید؟**
یک مسلمان واقعی. به نظرم همین یک جمله به هر آنچه قرار است در خصوص این شهید بزرگوار و صفات اخلاقی‌اش گفته شود، کفایت می‌کند. مهدوی اهل دلوار پوشهر بود. من گاهی که برای سخنرانی یا روابنگری دعوت می‌شوم، می‌گویم نادر مهدوی رئیسعلی پیر بود. در رئیسعلی دلواری مقابل استعمار دوم انگلیس ایستاد و نادر مهدوی هم مقابل استکبار جهانی که سردمدارش امریکا است، قد علم کرد.

در اولین رویارویی مستقیم نظامی ایران و آمریکا چه اتفاقی افتاد؟

عصر روز ۱۶ مهرماه ۱۳۶۶ شهید مهدوی به عنوان فرمانده ناو گروه به همراه معاونش شهید بیژن گرد و سکاندارشان شهید آبدلان با قایق طارق که بدنه فلزی داشت حرکت کردند. من و شهید محمدی‌ها، ز رسولی و مظفری در یک

قایق دیگر و شهید توسلی، شهید شفعی، شهید مبارکی و شهید باقری هم با قایق سوم راه افتادیم. البته باقری در آن ماجرا مجروح رسید. عملیات را با نام رمز حضرت زهر(اس) آغاز کردیم. یاد است آن روز دریا را سکوت فراگرفته بود. ابتدا به جزیره فارسی رفتم و کمی توقف داشتیم، نماز را خواندیم و برخی وسایل مورد نیاز را برداشتیم. سپس کنار یک بویه (چراغ دریایی) رفتم و لنگر انداختیم.

درد

وقتی با آمدن بالگردهای امریکایی غافلگیر شدیم، من و شهید محمدی‌ها که نیروی پدافند هوایی بودیم سریع موشک‌انداز استینگر را آماده کردیم. نشانه گرفتیم و به محض اینکه با شلیک دوشیکای مهدوی بالگرد امریکایی کنار کشیدیم، من بالگرد دوم دشمن را هدف گرفتم و شلیک کردم. زیر نور مهتاب دیدم که موشک به این بالگرد خورد و با سه خدمه‌اش، یک خلبان، کمک خلبان و تیربارچی به یکباره منهدم شد



طراحی:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۵۷۰

طراحی:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۵۷۰

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱



ارتباط با ما: ۸۸۴۹۸۴۱

دوباره بالا می‌آمدیم. نهایتاً یک شناور امریکایی آمد و ما را اسیر کرد. فقط مظفری توانست خودش را به بویه برساند که او را هم از آنجا آوردند. مهدوی و گرد را هم از داخل قایقشان به اسارت بردند.

بر خورد امریکایی‌ها با شما جطور بود؟

همان اول کار که شناورشان خودش را کنار من رساند، یک سرباز امریکایی دستش را دراز کرد و موهایم را گرفت. مدتی که در منطقه بودم موهایم را کوتاه نکرده بودم، بلند شده بود و او هم موهایم را گرفت و صورت مرا محکم به بدنه قایق کوبید. بینی‌ام بد جوری شکست. بعدها در تهران عمل کردم اما شدت شکستگی باعث شد عمل موفق نباشد. خلاصه ما را به ناو فرماندهی‌شان منتقل کردند. روی عرشه ناو هر چهار نفر را زیر نور پروژکتورها خواباندند و بعد به قسمت زیر عرشه که در مانگاه بود انتقالمان دادند.

شهیدان مهدوی و گرد را هم دیدید؟
نه من اصلاً آنها را ندیدم. فقط زمانی که به تهران برگشتیم، دیدم از هواپیما دو تابوت را هم پیاده کردند که گفتند پیکر شهیدان مهدوی و گرد است.

اسارت‌تان چند روز طول کشید؟ آنجا چه رفتاری داشتند؟

تقریباً ۱۲ روز که حدود ۱۰ روزش را در ایران داده شد. زدن یک بالگرد امریکایی توسط موشک‌انداز ساخت امریکا، مکمل همان ضربه حیثیتی بود که ماجرای ایران گیت به دولت امریکا وارد کرده بود. آنجا در صحنه سیاسی امریکا متضخ شد و اینجا در صحنه عمل رسوایی مک فارلین دوباره خودش را به رخ امریکایی‌ها کشاند.

بعد از انهدام بالگرد امریکایی چه اتفاقی افتاد؟

برای لحظه‌ای باقی بالگردها پراکنده شدند اما خیلی زود دوباره به طرف ما شلیک کردند. هم با مسلسل می‌زدند و هم با راکت. می‌خواستیم موشک دوم را آماده کنیم که فرصت پیدا آمد. وقتی قایق ما را هدف قرار دادند کف قایق دراز کشیدیم. گلوله‌ها از هر طرف می‌باریدند. دو گلوله تیربار تقریباً به یک نقطه پای راستم (کمی بالاتر از پاشنه) اصابت کرد. شهید محمدی‌ها در همین لحظه به شهادت رسید. بلافاصله یک راکت نیز به قایق ما اصابت کرد که با توجه به جنس فایبرگلاسی قایق ما، منهدم شد و همگی به داخل آب پرتاب شدیم.

بر اثر انفجار چه مجروحیتی پیدا کردید؟

دست‌ها و صورت‌م هم سوخت، اما فقط مجروحیت نبود. می‌توانم بگویم برای لحظاتی شهید شدم، چون روح از بدنم جدا شد و

از بالا جسمم را می‌دیدم که روی آب شناور است. دوستان شهیدان توسلی، محمدی‌ها، آبدلان، شفعی و مبارکی را دیدم که در دالان‌هایی از نور قرار دارند. این دالان‌ها از آسمان تا دریا آمده بود. آنها در سکوت انتظارم را می‌کشیدند. در همین لحظه تمام زندگی‌ام مثل یک فیلم از جلوی چشمم عبور کرد و در آخر چهره دختر دوساله‌ام را دیدم که با مقنعه

مقابلم بود. یک ندایی به من گفت می‌خواهی بیایی یا می‌مانی. دیدن چهره دخترم من را نگه داشت. گفتم می‌خواهم بمانم. همان ندا توجیهی به مجروحیت‌های ما نداشت. یعنی در سراسر زندگی امتحانات مختلفی خواهی شد. در همین لحظه دالان نور خاموش شد و دوستان شهیدم رفتند و من هم روی آب پهبوش آمدم. بالگردهای امریکایی ول کنمان نبودند. من بودم و مظفری و رسولی و باقری. همگی مجروح و با بدن‌های سوخته. ما سعی می‌کردیم خودمان را سه بویه (چراغ دریایی) برسانیم و بالگردها مانع می‌شدند. هر بار که به سمت ما یورش می‌آوردند، زیر آب می‌رفتم و



روزنامه جوان | شماره ۵۵۷۰

بیرون برود. انصافاً گروه پزشکی رفتار خوبی با ما داشتند. برایشان فرقی نمی‌کرد چه ملیتی داریم. به عنوان یک پزشک وظایفشان را انجام می‌دادند. پایم را عمل کردند و پلاتین کار گذاشتند. پوست صورت مرا که سوخته بود برداشتند. پانسمان دست‌هایم را هر دو ساعت عوض می‌کردند، اما برای عمل بینی‌ام وقت نشد و گفتند در تهران عمل کنید. روزی یک وعده نان باگت و خرچنگ به عنوان غذا به ما می‌دادند که ما فقط نسان می‌خوردیم و لب به خرچنگ نمی‌زدیم.

غیر از بازجوها و کادر پزشکی، رفتار سایر خدمه کشتی مثل سربازها با شما جطور بود؟

جالب است که سربازهای سیاهپوست رفتار خوبی با ما داشتند. می‌آمدند و با ما عکس یادگاری می‌انداختند، اما سفیدپوست‌ها نه؛ و بعد به قسمت زیر عرشه که در مانگاه بود رفتن برخورد می‌کردند و حتی در برخورد با خودشان هم خشونت نشان می‌دادند. البته بحث مان‌زادگی نیست. همه آن چیزی که دیدم‌را عرض می‌کنم. وگرنه نه پزشک‌ها هم سفیدپوست بودند ولی وجدان کاری بالایی داشتند.

بازجوها از شما چه می‌خواستند؟ سوالاتشان چه بود؟

سعی می‌کردند از ما اطلاعات نظامی بگیرند. رفتار خیلی بد و زنده‌های داشتند. بحث سیاسی می‌کردند و حرف‌های نامربوط می‌زدند. مثلاً می‌گفتند شما روی قایقتان مسلسل دوشکا گذاشتید، پس مستعمره شوروی هستید! یا



شهید نادر مهدوی

آن زمان سیلی به شمال تهران آمده بود که می‌گفتند دولت شما به‌مدامین سیل را ایجاد کرده است! برای تهدید می‌گفتند شما را می‌کشیم و جنازتان را تحویل می‌دهیم. من هم گفتم اشتباه شما در همین است. مرگ برای ما حل شده است. اتفاقاً به تهران که برگشتیم

را گفت‌وگو با یکی از روزنامه‌ها همین خاطره را تعریف کردم. گفت‌وگویمان را با تیتر «مرگ برای ما حل شده است» منتشر کرد.

جطور آزاد شدید؟ بعد از اسارت باز به جبهه برگشتید؟

بعد از ۱۰ روز چشم‌هایمان را بستند و با هلیکوپتر به جای ناشناخته‌ای منتقل شدیم.

از آنجا هم ما را سه بحرین بردند. سپس با هواپیما ۱۳۰۰ به عمان منتقل شدیم. آنجا صلب سرخ ما را تحویل گرفت و بعد یک هواپیما از تهران آمد و ما را به ایران برگرداند. من یک هفته‌ای در بیمارستان بودم و بعد با همان پای گسج گرفته به مرزگان رفتم و فرماندهی تپ مستقل پدافند هوایی بحر را برعهده گرفتم. هفته سوم بعد از آزادی در یک درگیری دیگر یک بالگرد امریکایی را با توپ ضد هوایی منهدم کردم. اواخر جنگ به فاو مأمور شدم و آنجا هم توانستم یک میگ ۲۱ عراقی را منهدم کنم.

طراحی:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۵۷۰

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱